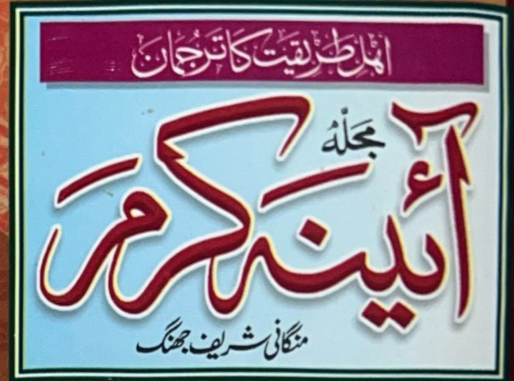




شمارہ 34

غوث اعظم رضی اللہ عنہ درمیانِ اولیاء
چوں محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درمیانِ انبیاء

بیاد قطب الارشاد فرد الافراد

حضرت خواجہ پیر محمد کرم حسین حنفی القادری

فہرست

امیرِ رُوحانی کاروانِ عشق

حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی رحمة الله علیه

نوشتهٔ انگلیسی پرفسور افتخار احمد حافظ قادری شاذلی قونیوی راولپنڈی، پاکستان

ترجمهٔ فارسی: دکتر محمد حسین تسبیحی «رها» طهران، ایران

چکیده

"امیر روحانی کاروان عشق" شرح حال و آثار مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی می باشد به طور خلاصه و در آن بیشتر از فکر و طریقت و عشق و سماع و عرفان حضرت مولانا سخن به میان آمده. دربار و درگاه حضرت مولانا، قونیه شریف کرامان، قیصریه ،سلسلهٔ مولویّه، موزهٔ مولانا، کتابخانهٔ مولانا، تبرّکات، موی مبارک حضرت رسول اکرم ﷺ، پیروان مولانا، پوست نشین چلبی، دوبار مسافرت نگارنده مقاله به قونیه و خاطرات دور و دراز او از ترکیه و ایران و زیارات مقدّسه، در این مقاله ذکر شده است.

کلیده واژه: مولانا جلال الدّین بلخی رومی، کاروان عشق ،عشق مولانا، شمس الدین تبریزی، آثار مولانا ،موزهٔ مولانا.

به نام خُدای بسیار بخشانیده بخشانیشگر و مهربان

عاشقان عزیز حضرت مولانا جلال الدین رومی

السلام علیکم ورحمة الله و برکاتهٔ!

اجازه بدهید مقاله خود را بایک دُعای تضرّع آمیز از حضرت مولانا جلال الدین رومی آغاز کنم:

بسم اللــه الـذی لا یغلب من تمسّک بـه ولا یخسر من توکّل به.بسم الله علی توبتی ،بسم الله علی سرور قلبی، بسم الله علی سکری و شکری من با نام الله تبارک و تعالی.آغاز می کنم ،آنان که همواره الله را به خاطر می سپارند ،هیچگاه نیاز مند انسانی و دیگر نمی شود، وکسی که به الله قادر مطلق پناه می برد وبرای کردار هایش توکّل می کند، هیچ وقت گم کرده راه نمی شود من آغاز می کنم با نام خدای توانا و دانا، که با نامش، گناهان می با توبه قبول می شود و آغاز می کنم با نام آن کسی که با نامش قلب و جان من تازه می شود، و من آغاز می کنم با نام خدای بزرگ و برتر که حالت سپاسگزاری و شکر گزاری من به الله قبول درگاه او می شود.

بهترین و سخت ترین حالت تصوّف آن است که به عشق اللـه تبارک وو تعالی گرفتار شویم .این مانند این است که با آتش بازی می کنیم و آن کسی که در این سفر توانای دارد، یک شعلهٔ متحرّک آتش است که در همه زندگانیش شعله ور است حضرت مولانا جلال الدین رومی یک عاشقِ حقیقی اللـه تبارک و تعالی بود ،بنا بر این، در مثنوی معنوی، احساسات خود را و هیجانات بیش از اندازهٔ عشق و عاشق را بیان کرده است:

شادباش ای عشق خوش سودای ما
ای طبیب جملـه علّت های ما

ای عشق همیشه خوش و شادمان باش ،تو بهترین خریدار ،هستی ای عشق تو پزشک همه بیماری های ما می باشی.

ای انسان زمینی با پرواز در بلندی های آسمان ها و صعود بر قلّه های کوه ها فقط با عشق به الله است وبس. عشق شعلهٔ آتش است ،سوزنده و درخشان است ،هر چیز را محو و نابود می کند ،امّا نه آنان که مؤمن و معتقد به الله هستند که باقی بالله هستند. عشق چیزی است که نمی توان در الفاظ و کلمات آن را شرح داد. آن دریا است ،هیچ کس نمی تواند، ساحل دریا را ببیند. اگر من آغاز کنم که عشق را شرح بدهم، هیچ وقت برایم ممکن نمی شود که شرح و توضیح آن را به تکمیل بر سانم حتی اگر تا صد بار روز رستا خیز قیامت به طول انجامد.

حضرت مولانا جلال الدین رومی این تعریف زیبا را از عشق به دست داده و حالا به مناسبت عاشق الله تبارک و تعالی آورده می شود:

عاشقی را شش نشان است ای پسر   آه سرد و رنگ زرد و چشم تر

ای پسر! شش چیز نشان های عاشق است:

اوّل: جست و جوی عشق خود بیمار می شود و

با آه های عمیق وژرفناک نفس می کشد به یاد عشق خود.
دوم: چهره اش به زردی می گراید.
سوم: چشمانش بسیار اشک آلود می شود گویا فواره ز چشمش جاری است.
چهارم: او خاموش است و به ندرت سخن می گوید.
پنجم: او از خواب و خوراک باز می ماند و فراموش کار می شود.
ششم: او بیان عشق خود با درد و سوز و آه از دل می کند او یک بیمار همیشگی است و بیماری عشق است

حضرت مولانا جلال الدین رومی خود عاشق الله تبارک و تعالی می باشد و آیةٌ من آیات الله است. الله تبارک وتعالی در سورهٔ البقره آیة ۱۵۲ می فرماید که: "شما دربارهٔ من فکر کنید و من دربارهٔ شما فکر می کنم" حضرت رومی، اصول زندگیش در اندیشه و فکر همواره دربارهٔ الله تبارک و تعالی می باشد و اکنون الله تبارک وتعالی بنا بر استناد این آیهٔ قرآن، همواره ذکر مولانا رومی باشد و یک ذکر همگانی است. همان گونه که زمان پیش می رود، یک رُشد سریع در پذیرش اذکار رومی موجود است. عشق او در قلوب همهٔ مردم جهان جای گرفته است به طوری همهٔ شما می توانید نشانی های آن را به وضوح ببینید و تأیید کنید و اذکار مولانا رومی را روشن و درخشان کنید و پیغام های یونسکو، سال ۲۰۰۷م/۱۴۲۸ق راهشتصدمین سال بزرگداشت مولانا رومی اعلام داشته است. اکنون نه تنها در جهان اسلام، بلکه همهٔ مردم دراروپا و آمریکا و آفریقا و استرالیا و چین، جشن بزرگداشت افکار و نصایح و عشق حضرت مولانا رومی را برپای داشته اند. تعدادی بسیار کتاب به زبان های زندهٔ دنیا دربارهٔ مولانا طبع و نشر شده است و این گنج فیض بخش روز به روز در حال گسترش است.

حضرت مولانا جلال الدّین محمد بلخی رومی قونیوی جهانی: از جملهٔ بزرگترین پیشوایان تصوّف و فلاسفهٔ جهان اسلام است. این عاشق بزرگ الله و ستارهٔ بلند درخشان بعد از حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه، نزدیک شهر بلخ در سرزمین خراسان، درحال حاضر افغانستان، چشم به جهان گشود. معمولاً تاریخ ولادت حضرت مولانا، ششم ربیع ۶۰۴ق که برابر با ۳۰سپتامبر ۲۰۷ میلادی پذیرفته شده است. مادرش مؤمنه خاتون به یک خانوادهٔ بزرگ و نجیب به نام رکن الدّین حاکم بلخ تعلّق داشت پدرش محمد بهاء الدّین، پیر طریقت دانشمندان، سلطان العلماء، بود و پدر بزرگش احمد خطیبی نام داشت.

حضرت مولانا رومی به تعدادی از عناوین بی شمار شهرت دارد. درمیان آن عناوین به بعضی از آنها اشاره می کنیم:
"خداوندگار" "مولانا" "رومی" "مولوی رومی" "پیر رومی" "جناب پیر" "حضرت پیر" "حضور پیر" و "سرّ الله تبارک و تعالی" یا "سرّ الله الاعظم". عنوان "خداوندگار" دربارهٔ حضرت مولانا توسّط پدرش تثبیت شده است.

وی در شرق به لقب "مولانا" و در غرب به لقب "رومی" معروف و مشهور است. کلمهٔ "رومی" یعنی اهل آسیای صغیر و دیار بکر یا سرزمین روم (ترکیه) است: مولانا بطور گسترده به "رومی" شناخته شد از وقتی که در شهر قونیه شریف ساکن شد. یک شهری که در ایالت آناتولی (آسیای صغیر یا روم) می باشد که آن را "دیار بکر" یا "دیار روم" می نامند ناحیه یی که در عهد گزشته باستان امپراطوری روم بوده است.

حضرت مولانا در آغاز پیش پدرش درس و خواندن و نوشتن را فرا گرفت. سپس او به شاگردی حضرت سیّد برهان الدین محقق ترمذی در آمد که او مرید پدرش بود و با پدرش دست بیعت داده بود و بنا بر این بسیاری از تعلیمات و معلومات خود را از حضرت ترمذی فرا گرفت. پس از سکونت در قونیه و در گذشت پدرش، مولانا ۲۵ ساله بود که به سوریه (شام) رهسپار شد تا تعلیمات عالیه خود را به تکمیل رسانده در سوریه (شام) در مراکز علمی گونا گون در شهر حلب در مدرسه حلویه برای تعلیمات عالیه حضور پیدا کرد. همانگونه که در مناقب العارفین شمس الدین افلاکی آمده است، وی به مدّت هفت سال در شهر دمشق تحصیل کرد، همانطور از رسالهٔ سپهسالار- که مخلص و یار حضرت مولانا بود. آگاه می شویم که در مدرسهٔ

بارانیه در دمشق دروس عالیه می خواند حتّی در دوران تحصیلاتش و به عنوان یک طالب علم، در سطح های عالیهٔ عرفا و متصوّفه حضور پیدا می کرد، وحتی اگر در مسأله یی پچیده و حلّ نا شده در می ماندند، مردم عادت داشتند که با مولانا ارتباط بر قرار کنند و مسأله را حلّ کنند.

پدر حضرت مولانا، سلطان العلماء بهاء الدین ولد یک قدرت مؤثر در علم و دانش تأسیس کرده بود، ویک اقیانوس وسیع که با گسترش بصارت وتفکّر علمی و عارفانه از بالا ترین بخش های معنویّت و روحانیت بر خور دار بود پدرش از جانب همگان مورد تحسین و تمجید بود. یک روز سلطان آن زمان ،سلطان خوارزمشاه، در گاه او را دیدار کرد، در آنجا که حضرت بهاء الدین ولد همواره مجلس روحانی خود را برقرار می داشت. سلطان مشاهدهٔ کرد که همهٔ مردم شهر در حال شنیدن موعظه های او می باشند و همهٔ شنوندگان عمیقاً در شنیدن سخنان حکمت آبز او مشغول هستند، و گویی همگان مستغرق بیانات او می باشند. این یک دیدار بزرگ برای سلطان بود و او را متعجب کرد. پس از مشاهدهٔ این اجتماع، سلطان به کاخ حکومت خود باز گشت و یک قاصد یا پیک با کلید هایی به حضرت بهاء الدین ولد فرستاد، و پیغام داد که من هیچ چیز را مالک نیستم به جز گنج و کلید های قلعه، که وظیفه دارم آنها را به شما تقدیم دارم. در پا سخ به آن پادشاه، پدر حضرت مولانا، پیغام فرستاد به سلطان که بعد از اجرای خطبه و موعظهٔ جمعه، من این سرزمین را ترک خواهم کرد!

سلطان ولد فرزند حضرت مولانا، بنا بر استناد کتاب حضرت مولانا، روایت کرده است که چرا پدر بزرگ او (حضرت بهاء الدین ولد) از شهر خودش سرزمین خراسان مهاجرت کرده است؟ او اظهار داشته که آن کسانی که در بلخ زندگی می کردند، دل پدر بزرگ او بهاء الدین ولد را شکته بودند و به او آزار و اذیّت می رسانید ند. احساسات این نیروی مسلمان مثبت و امیدوار و رهبرارجمند را درهم کوبیده بودند. در ضمن این اوقات، او اذدرگاه ذات بار ی تعالی از سوید ای دل دریافت کرد که: "ای یگانه مرد شجاع، راهنما و راه گشای مردم، این مردم ترا آزار رسانیده اند، از میان این دشمنان خود مهاجرت کن و بیرون برو.تا من آنان را در زحمت و رنج اند ازم!"

با شنیدن این کلمات، پدر حضرت مولانا از بلخ به سوی سرزمین مقدّس حجاز حرکت کرد. هنگامی که او در راه حجاز سفری کرد، اوشنید که تاتارهای مغول به بلخ حمله آور شده اند و لشکر اسلام و مدافعان شهر بلخ شکست خورده اند، آنها به شهر بلخ هجوم آورده مردمان را کشته و شهر بلخ و دیگر شهر ها را وایران کرده اند. خدا خود می داند که باراه های گونا گون مردم را تنبیه می کند"

سلطان ولد همچنان اظهارداشت که مطمئناً یک دلیلی و علّتی در هر واقعه پی وجود دارد و در نتیجه در آن هیچ گونه شک نباید تا دلایل و نتایج این مهاجرت را از حضرت مولانا بشنویم: "الله تعالی به مردم محبت بسیار و لطف فراوان نشان داد که آنها در اناطولی زندگی کنند و آرزوی آنان با دعا های حضرت صدّیق اکبر رضی الله عنه به نیکی و خوشی پیوست، بهترین کشورها آنجایی است که آن کشور و حکومت مال خود شان باشد و مردم این کشور از جهان عشق الله تبارک وتعالی نا آگاه نباشند. الله خالق همهٔ حوادث و قایع است، با ما مهربانی کرده است.

او یک دلیل به ما نشان داد و موجب شد که ما از خراسان به آنا طولی (دیار بکر) بیاییم. الله تبارک وتعالی، یک مکان به اجداد و خانوادهٔ ما در آنا طولی اعطاء کرد و از ما خواست که پرورش آنان را برعهده بگریم و به آنها دربارهٔ درس عشق واقعی رهنما و رهبر باشیم.

بنا بر این آنان می توانند، روشنگر راه مردم در این کشعد و سرزمین باشند. الله تبارک وتعالی مارا اینجا آورد، بنا بر این مامی توانیم با مردم انا طولی ،همراه و همگام شویم و به آنان درس عشق بدهیم یعنی عشق حقیقی.

بعد از خدا خافظی از بلخ، سلطان العلماء پدر بزرگ حضرت مولانا خود را آماده کرد که از طریق بغداد به شهر مقدّس مکه رهسپار گردد، در راه به مکّه، در شهر نیشا پور با حضرت شیخ فرید الدین عطار دیدار

کردند، هنگام ملاقات حضرت شیخ عطار، حضرت مولانا توجّه خاص کرد و به پدرش گفت که: او گنج است و شما باید توجّهات خاص به او معطوف دارید و دربارهٔ تعلیم او اهتمام ویژه داشته باشید. ضمناً در همان حال مثنوی اسرار نامهٔ خود را به حضرت مولانا اهدا کرد در مناقب العارفین، جلد اوّل، شمس الدّین افلاکی، بیان می دارد: در آن وقتی که سلطان العلماء با کاروان خود وارد بغداد می شد، نگهبان دروازهٔ شهر از آنها پرسید که آنها به کدام قبیله تعلّق دارند، از کجا می آیند و در کجا سکونت اختیار می کنند؟ بهاء الدّین ولد در پاسخ گفت:

"ما داریم می آییم از جانب الله و می رویم به سوی الله، هیچ کس به جز الله قادر و حاکم نمی باشد، ما از جایی که می آییم، و به همان نقطه و مقصد رهسپار هستیم"

با شنیدن این جملات، شیخ شهاب الدّین سهروردی بیان داشت است که: هیچ کس به جز بهاء الدّین ولد نمی توانست چنین سخنانی بگوید. شیخ شهاب الدّین سهروردی بیرون آمد که به آنان خیر مقدم بگوید. در هنگام ملاقات بهاء الدّین ولد، شیخ از اسبش فرود آمد وزانوان بهاء ولد را بوسید، و از آنها درخواست کرد که میزبانی اور ابپذیرند امّا بهاء الدّین ولد ترجیح داد که دریک مدرسه بیتوته کند و گفت که ایگونه برای ما راحت ترو آرامش بخش تراست. بعد از سه روز که در بغداد توقّف کردند، او سفر را برای زیارت بیت اللّه به جانب مکه از طریق راه کوفه در پیش گرفت. بعد از برآوردن مراسم حجّ در مکّهٔ مکرّمه و زیارت مدینة المنوّرة به شهر دمشق وارد گردید و با شیخ الاکبر ابن عربی دیدار کرد و او بانگریستن در مولانا رومی، به سلطان العلماء گفت که: یک اقیانوس به جانب دریادر حرکت می باشد!

پس از اند کی توقّف در دمشق، این کاروان نور و محبت به سوی ملطیه، ارزنجان، کرامان و سرانجام به قونیه شریف رسیدند و در آنجا اقامت کردند. سلطان ولد گفت که مولانا از کعبه به آنا طولی آمد تا مردم آنجا را به توفیقات الٓهی و عرفان روحانی رهنمون گردد. او شهر قونیه را در ایالت اناطولی انتخاب کرد سکونت در لاراندا:

شهر تاریخی و فرهنگی لاراندا، اکنون کرامان نامبیده می شود. این خانوادهٔ روحانی و معنوبه مدت هفت سال در کرامان سکونت اختیار کردند واین شهر فیض بخش معنوی شد. در هنگام سکونت در کرامان، حضرت مولانا بنا بر توصیهٔ پدرش با گوهر خاتون دختر شرف الدین لالا سمر قندی در سال ۶۲۲ هجری قمری برابر با ۱۲۲۵ میلادی در هیجده سالگی ازدواج کرد این ازدواج باعث شد که این خانواده با ولادت بهاء الدین ولد که معروف شد به سلطان ولد خوشحال و خشنود گردند. دومین فرزند نیز که به نام علاء الدین محمد نامیده شد. متولّد شد

در این موقع مادر گرامی حضرت مولانا به رحمت ایزدی پیوستند و اورا در این شهر تاریخی یعنی کرامان به خاک سپردند.

روز دهم دسامبر هر سال مسیحی، بزر گداشت ها و نیکو داشت های سالیانه به یاد بود مادر حضرت مولانا برپای می دارند زیرا او با آمدن در این شهر و سکونت در آنجا و رحلت در آنجا، این شهر را روحانی و معنوی گرد اینده است و همواره مردم برای زیارت این شهر می آیند و در گاه مادر حضرت مولانا را زیارت می کنند. مردمان بسیار بی شمار در این نیکو داشت و بزرگداشت سالیانهٔ مادر مولانا شرکت می جویند. شهر کرامان، ۱۱۰ کیلومتر از شهر قونیه فاصله دارد.

سفر به قونیه شریف:

من بسیارخوشحال و شادمان هستم که فیض های معنوی و روحانی حضرت مولانا را نصیب خود گردانیده ام و از دیدار و زیارت شهر قونیه شریف در سال ۲۰۰۶ میلادی برابر با ۱۴۲۸ه ق شادمان و کامیاب گشته ام. در ضمن این سفر توانستم از شهر روحانی مادر حضرت مولانا. شهر کرامان. هم دیدار کنم. آرامگاه مقدس مادر حضرت مولانا در یک مسجد است که در اطراف آن، مزارات روحانیان و عارفان دیگر نیز وجود دارد، در یکی از این مزارات، متوجّه شدم که آرامگاه برادر بزرگ حضرت مولانا. که حضرت علاء الدّین نام دارد. موجود است و آن راهم زیارت کردیم.

در هنگام سفر از قونیه شریف به سوی شهر کرامان یک خانواده که اروپای بودند. در اتو بوس همراه من بودند، بزرگ این خانواده گفت که یک بار آنان کعبة المکرّمة و مدینة المنوّرة را زیارت کردندو سپس قونیه شریف را زیارت کردند پیش از آن که این دورهٔ سفر مقدّس به پایان برسد.هانگو نه که رومی در مواعظ خود بیان داشته است که برای رسیدن به بلندی های معنویّت و روحانیت، ما باید به دنیای فانی مشغول نکردیم و بدان نپرداریم، وماباید خویشتن را با دنیای معنویّت و بقا بالله پیوسته گردانیم و با عارفان همراه گردیم و باروحانیان پاکباز و دوستان الله تبارک و تعالی. همراز گردیم و خویشتن را در زیر پای آنان اندازیم، چنان که فرموده است:

قال را بگزارو مردِ حال شو

پیش مردِ کاملی پامال شو

اقامت در قونیهٔ شریف:

بنابه درخواست علاء الدّین کیقباد پادشاه سلجوقی که بسیار متدیّن و عاشق عرفان و تصوّف بود، از ورود این خانوادهٔ کوچک معنوی و روحانی و عرفانی به شهر قونیه شریف در سوم مه ۱۲۲۸م برابر با ۶۲۶ هجری قمری بسیار شادمان شد. سلطان علاء الدّین با همراهان و یاران دیگر خود برای استقبال این کاروان عشق معنویّت و روحانیّت از دربار خود بیرون آمدند.

سلطان، ترتیبات لازم را برای یک مکان معنوی و روحانی جهت عبادت و تعالیم دینی الله تبارک و تعالی، مطابق شوق و ذوق و تعالی این عاشقان الله برقرار گردایند.سلطان عادت داشت که مطابق یک برنامهٔ صحیح، سلطان بهاء الدّین ولد پدر حضرت مولانا را ملاقات کند. چیزی نگذشت پس از ورود به قونیهٔ شریف، در تاریخ ربیع الثانی ۶۲۸ ه‍ ق/ ۱۲۳۱م روز جمعه، روح پر فتوح سلطان بهاء الدّین ولد پدر حضرت مولانا از این جهان به آن جهان رخت بر بست. رحمة الله علیه

در هنگام رحلت پدر حضرت مولانا، مریدان و پیروان معنوی و روحانی پدرش و نخستین معلّم مولانا سیّد برهان الدّین محقّق ترمذی در شهر خودش در ترمذ بودبا شنیدن این خبر وفات غم انگیز، سیّد ترمذی فورًا، خود را به قونیهٔ شریف رسانید. در قونیه سیّد ترمذی و مولانا یک دیگر را در آغوش گرفتند، آنها آغاز کردند به چرخیدن و شوریدن در سماع روحانی با نیروی معنوی در آن حالت دیدار وعرفانی. در هنگام آن لحظات روحانی سیّدترمذی متوجّه شد که مولانا رومی به درجات عالی عرفانی و علمی رسیده است. واو به مولانا گفت که اکنون وقت آن رسیده است که می خواهم نیرو های عرفانی روحانی کامل متعلق به پدرتان را که تا این موقع، حافظ و نگهبان آن بوده ام به شما منتقل کنم. بنا بر این سیّد ترمذی، مولانا رومی را در چندین مراحل تعلیم و تعلّم راهنمایی و رهبری کرد و رازهای عرفانی و اسرار روحانی در مدّت چند سال فرایاد او داد تا به درجهٔ تکامل معنوی و عرفانی رسید. در مقابل تکامل این واگزاری عرفانی و اظهار نامهٔ روحانی، همواره حضرت مولانا خواهشمند بود و تمایل داشت که در قونیه بماند، سیّد ترمذی نقل مکان کرد در شهر تاریخی و فرهنگی و عرفانی دیگری به نام قیصریّه سکونت اختیار کرد این نقل مکان از قونیه با اجازهٔ حضرت مولانا چهرهٔ واقعیّت به خود گرفت و پیر ترمذی در قیصریّه سکونت اختیار کرد.این سکونت در قیصریّه باوفات این مرد عرفانی بزرگ به صورت یک واقعهٔ تاریخی آمد. بنا بر قول افلاکی بعدًا یک گنبد بر گور سیّد ترمذی ساخته شد، امّا بعد از چند روز آن گنبد فروریخت! سپس یک طاق نما بر روی قبر ساخته شد که آن هم فرو ریخته شدپس از برگزاری مراسم چهلم،جزئیات شرح مراسم، مشتمل بروفات سیّد ترمذی برای حضرت مولانا گزارش شد هنگام ورود حضرت مولانا به قیصریّه، یک برنامهٔ مراسم عُرس آماده شده بودو برگزار شد، و بعدًا حضرت مولانا رومی باچند تن از دوستان و بستگان سیّد ترمذی به قونیهٔ شریف باز گشت.

حضرت مولانا جلال الدّین رومی همواره دربارهٔ معنویّات سیّد ترمذی می گفت و از اویاد می کرد که یک شب او در اطاق ما بود، و در آن شب سیّد تنها بودو پیوسته دعا می خواند و ۸۰ بار با تجلّی و روشنی نور الله تبارک و تعالی روبرو شد. چندتن از ماحتّی

امروز هم می تواند شاهد این تجلّیات عرفانی از گنبد سیّد ترمذی باشد.

قیصریّه یک شهر باستانی، تاریخی و زیبای ترکیه می باشد که تقریباً ۳۲۰ کیلومتر از قونیهٔ شریف فاصله دارد.به توفیق و لطف خدای بزرگ، در ماه ژوئیهٔ ۲۰۰٦ میلادی برابر با ۱۴۲۷ ه‍ ق .توانستم برای زیارت و دیدار بارگاه روحانی و معنوی این عارف بزرگوار.که در یک گورستان وسیع واقع شده. مشرّف شدم.همین که مابه شهر قیصریّه وارد شدیم در ساعت ده شب،نگران و مضطرب شده بودیم که درگاه شریف سیّد ترمذی ممکن است در آن حال بسته باشد.واقعاً این مورد اعجاب ماشد که وقتی به درگاه شریف ترمذی رسیدیم، درگاه کاملاً بازبود.ما نماز گزاردیم و دعا و مناجات در کنار آرامگاه این عارف بزرگوار به جای آوردیم. شخصی که نگهبان درگاه بود، به ما گفت که: دیدار شما از این درگاه شریف در این وقت، یک کرامت حضرت مولانا است، زیرا که برنامهٔ دیدار کنندگان و زایران این درگاه مطابق برنامه در ساعت ۸ بعد از ظهر بسته می شود.این حقیقت آن حالتی است که محبت های حضرت مولانا رومی شامل حال عاشقان خود تا امروز برقرار و جاری است و این کرامت همواره ادامه دارد تا روز رستخیز برسد! تصاویر همهٔ این مقابر و زیارات مقدسه در کتاب این جانب موجود است که به زبان اردو نگاشته آمده است.این کتاب تحت عنوان "بارگاه پیر رومی" که به نام "یاد بود افتخار آمیز پیر رومی" طبع و نشر شده است.

نخستین دیدار با حضرت شمس الدّین تبریزی:

دومین مرحلهٔ زندگی حضرت مولانا رومی، بعد از دیدار با حضرت شمس الدّین تبریزی شروع می شود. در آن وقت حضرت مولانا ۳۷ ساله بود، و حضرت شمس تبریزی ٦۰ سال داشت. دربارهٔ این دیدار بسیاری از حوادث و مسائل عرفانی دربارهٔ این دو عارف بزرگ روایت شده است.یک روایت بسیار مشهور است و آن چنین است که نوشته اند:حضرت مولانا مشغول تدریس و تعلیم طالبان علوم بود در کنار حوض مدرسه اش، و به مناسبت موضوع تدریس، چند کتاب دستنوشته در کنار و پیش روی او بود. همه آن کتاب ها را حضرت شمس تبریزی ملاحظه کرد و با دقّت به آنها نگریست واز حضرت مولانا پرسید که: "اینها چیست در مقابل شما؟"

حضرت مولانا گفت که:" اینها مربوط به کار تدریس من است و به شما ارتباطی ندارد!"

حضرت شمس، همهٔ کتاب هارابرداشت و آنهارا در حوض آب انداخت. حضرت مولانا رومی بسیار برآشفت و گفت:"ای مرد پیراچه کردی؟ این ها گنجینه یی از عرفان و دانش و فرهنگ بود که اکنون نابود شده اند."

حضرت شمس با شنیدن فریاد و غوغای مولانا رومی، همه کتابهارا از حوض بیرون آمد.حضرت مولانا رومی با دیدن حالت،بسیار شگفت زده شد که همه کتاب ها از آب بیرون کشیده شددر حالی که همه خشک و سالم بودند! در این حال حضرت مولانا، از حضرت شمس پرسید: در این چیست؟!"

حضرت شمس گفت که:" این کار، کرامت عرفانی و اعمال روحانی است و شما از این کار ناآگاه و بی خبر هستید!"

در این حالت، مولانا رومی زانوان حضرت شمس حضرت شمس را در دست گرفت و خویشتن راتحت اطاعت و ارادت این صوفی و عارف برای همیشه قرار داد.

این نخستین توجّه حضرت شمس، درجهٔ عرفانی و روحانی بود که مولوی روم را به مولانای روم تبدیل کرد.

حضرت مولانای رومی این حالت روحانی را اینگونه شرح می دهد که: مولوی نمی توانست به درجهٔ مولانای رومی برسد مگرینکه او به دست حضرت شمس تبریزی ارتقای مقام عرفانی و درجهٔ روحانی یافت.

مولوی هرگز نشد مولای روم
تا غلام شمس تبریزی نشد

